



محمد کاملان - «همه چیز را از دست داده بودم و دیگر چیزی برایم نمانده بود. آن قدر غرق در توهّمات ناشی از مصرف شیشه بودم که نمی فهمیدم چه کار می کنم. یکبار با آجر به خواهرم حمله کردم تا او را بزنم، یکبار همه شیشه های خانه را شکستم و... کار به جایی رسید که پدرم حکم جلبم را گرفت و من را راهی زندان کرد. از یک جایی به بعد دیگر خسته شدم».

این ها را ابوالفضل پاکدل می گوید؛ ۴۲ ساله ای از محله علیمحمدی که ۴ سال آژگار در بند اعتیاد و مصرف شیشه بوده است و حالا تقریباً نه سالی می شود که به قول معروف «پاک شده» و حتی لب به سیگار هم نزده است، چه برسد به شیشه و تریاک.

بای صحبت های او نشستیم تا از زندگی متحول شده اش در این سال ها و بازگشتش برایمان بگویم.



بیکار شدم و به دام اعتیاد گرفتار

پاکدل متولد ۱۳۵۴ است اما چهره اش بیشتر از این هانشان می دهد. می گوید «اثر اعتیاد و مصرف مواد مخدر است» و اینکه «همه کسانی که سابقه مصرف مواد دارند، به این حال و روز دچار می شوند». بازگشت زمانی معنا می یابد که بدانیم کجا بوده ایم، همین است که ابوالفضل پاکدل به روزهای کارگری اش برمی گردد. «صبح ها می رفتم سرکار بنایی یا همین شرکت سیمان و شب خسته و کوفته به خانه برمی گشتم و اصلاً وقت فکر کردن به مواد مخدر و این جور چیزها را نداشتم. کم کم اما اوضاع کار ساختمان و بنایی خراب شد؛ بیکار شدم. من که از صبح تا شب درگیر کار بودم، حالا در خانه نشسته بودم. نه هیچ کاری برای انجام دادن داشتم و نه پولی برای خرج کردن. حوالی ۲۷ یا ۲۸ سالگی بودم و بیکاری و بی پولی بد جور روی من که تازه هم از دواج کرده بودم فشار می آورد. همه این ها دست به دست هم داد تا من - ابوالفضل پاکدل - که تا آن روز حتی لب به سیگار هم نزده بودم، به سمت اعتیاد کشیده شوم».

این قدر زیر گوشم خواندند تا وسوسه شدم

اینکه می گویند رفیق ناباب و نا اهل باعث گمراهی و نابودی زندگی آدم می شود، یک مثل ثابت شده است، بعضی ها البته آن را باور ندارند اما پاکدل از آن هایی است که با گوشه و پیوستش آن را درک کرده است. «در همان روزهایی که از کار بیکار شده بودم، یکی دو نفر از دوستانم که آدم های اهلی نبودند و کارشان مصرف و توزیع مواد مخدر بود، زیر پایم نشستند و من را وسوسه کردند. می گفتند حالا که بیکاری بیجا و جنس جابه جا کن. پول خوبی هم به تو می دهیم. این قدر زیر گوش من خواندند که آخر ارضی به این کار شدم. چون تازه کار بودم و هنوز به من خیلی اعتماد نداشتند، بسته های ۵ گرمی را می دادند تا من جابه جا کنم و به دست مشتری ها برسانم. این جریان چند وقتی ادامه داشت و من هنوز خودم مصرف کننده نشده بودم.

و این گونه اوضاع تغییر می کند: «از همین جابه جایی های کوچک پول خوبی نصیبم شده بود. فرض کنید تا دیروز از صبح تا شب سر ساختمان، باز حمت کارگری می کردم و پول کمی در می آوردم، حالا یک دفعه بدون هیچ زنجی داشتم چندین برابر پول به جیب می زدم. برای همین هم این کار را ادامه دادم. تا جایی که ۵ گرم بیشتر و بیشتر شد. از نقاط مختلف شهر هم مشتری داشتم. این قدر وضع خوب شده بود که با همان پول فروختن مواد مخدر هم خانه خریدم و هم یک پراید صفر که آن موقع هفت هشت میلیون تومان قیمت داشت. ولی همه اش در یک چشم به هم زدن از دست رفت».

هر چه داشتم بابت اعتیاد از دست دادم

کم پیش می آید که خودت توزیع کننده باشی و به قول معروف جنس دست این و آن برسانی اما خودت پاک باشی و لب به چیزی نزن. پاکدل تعریف می کند که چند هفته بعد از اینکه وارد این کار شده خودش هم دودی گرفته است. «وقتی به توزیع افتادم، هنوز پاک بودم و حتی چند هفته پس از آن هم هنوز دودی نشده بودم، ولی یکبار وسوسه شدم که امتحان کنم. اولین باری که پای بساط نشستم فقط مقدار کمی کراک کشیدم. حالم عوض شده بود و داشتم لذت می بردم».

لذت کار خودش را می کند و مقدار مصرف کم کم بالا می رود. «از آن مقدار ناچیز رسیده بودم به ۷ یا ۷ گرم. داشتم خودم را نابود می کردم. باورتان نمی شود، به قدری اعتیادم به کراک شدید شد که همه چیز را - از حساب پس انداز گرفته تا ماشین و خانه - بابت خرید و مصرف مواد مخدر از دست دادم و به قول بچه ها به پالختی رسیدم؛ یعنی فقط خودم بودم و لباس های تنم!».

یک سال پاک بودم ولی...

مصرف شدید کراک و بی پولی، دوباره روی ابوالفضل پاکدل فشار می آورد تا مصمم می شود که اعتیاد را ترک کند و برود سراغ همان کارگری. «بی پولی و خستگی از اعتیاد شدید، من را به این فکر انداخته بود که دوروبر مواد مخدر و این جور چیزها را خط بکشم، اما آن چیزی که من را برای انجام این کار مصمم کرد، صحبت های یکی از بچه هایی بود که باهم کار می کردیم. او هم معتاد بود اما بعد از مدتی مواد را کلاً کنار گذاشته بود. آن قدر به گوشم خواند و نصیحتم کرد که من هم راهی یکی از کمپ های ترک اعتیاد و کلاس های NA شدم. با وجود اینکه ترک کردن کراک خیلی سخت است، اما من با کمک روان شناس های کمپ و اراده خودم آن را کنار گذاشتم».

قسمت خوش داستان اما دوامی ندارد. «به یک سال نرسید که دوباره رفیق های نا اهل من زیر پایم نشستند و من دوباره شروع کردم به مصرف مواد مخدر».

پاکدل در جواب اینکه که چطور می شود بعد از یک سال پاکی مجدد به سراغ اعتیاد بروی؟ نگاهی به خودش می اندازد و می گوید: خوشبختانه بعد از ترک اعتیاد خیلی بیکار نماندم. در کار خانه سیمان مشغول به کار شدم؛ کارگری می کردم. یک روز نمی دانم چه شد که دوباره سر از خانه دوستان زمان اعتیادم آوردم. از زمانی که ترک کرده بودم دیگر سراغشان نرفته بودم. نشسته بودند و مشغول مصرف مواد بودند. به قول خودشان یک ماده مخدر جدید و خوب! آن قدر روی مغز من کار کردند و گفتند که این ماده جدید اعتیادآور نیست و هزارویک حرف دیگر که من هم مجاب شدم و همراهشان شیشه کشیدم. حال عجیب و غریبی به من دست داد».

دوباره لذت کار خودش را می کند. «انگار از زمین کنده شده بودم. توهّمات عجیب و غریبی داشتم که لذت بخش بود. آن قدر لذت بخش که حاضر نبودم به هیچ عنوان مصرف شیشه را کنار بگذارم».